



عبدالاحمد فیض

شورای امنیت و موضع دوگانه در قبال عاملان و حامیان تروریسم

تروریسم یک پدیده تاریخی است که بابزرگترین تحول تاریخی اروپای قرن هجدهم میلادی یعنی انقلاب کبیر فرانسه مرتبط میگردد. انجام دگرگونیهای انقلابی و تحقق اهداف بنیادین انقلاب که همانا تأمین عدالت اجتماعی، تحقق حقوق و آزادیهای اساسی بشری بود، باعث شد تا برای دستیابی به ارمانهای فوق روند انجام تحولات انقلابی با روشهای خشونتبار، ارباب و دهشت به هدف براندازی دژاستبداد حاکم و مقاومت محورظلم و سرکوب توأم گردد و از همین دوره تاریخی (۱۷۸۹) میلادی واژه تروریسم و وحشت وارد گفتمان سیاسی شد. از آنجائیکه تروریسم دهشت افزینی بمثابه یک پدیده زشت و بد نام در مقاطع متفاوت تاریخی به شیوه های گوناگون و با کاربرد روشهای نهایت فجیع، ظالمانه و بزدلانه همواره تمامیت جسمانی، مالی، حقوق و آزادیهای اساسی انسانی را به هدف رسیدن به مقاصد سیاسی خود هدف قرار میدهد لذا ازین منظر همواره در محراق توجه محافل سیاسی و حقوقی قرار داشته است.

اماعلی الرغم پیامدهای هولناک اعمال تروریستی، این پدیده الی سالهای آغازین هزاره سوم بیشترین بعنوان یک عملکرد وحشیانه جرمی معطوف به بی ثبات سازی حاکمیتها و اقتدار سیاسی در چهارچوب مرزهای معین دولت ها مطرح بوده و حاکمیتهای سیاسی سعی بعمل آورده است تا باوضع قوانین ضد تروریستی در نظام های حقوقی خویش، نحوه ای مبارزه و اسلوب جلوگیری ازین پدیده را بر اساس امکانات داخلی تسهیل نمایند. فلذا در نظام بین الملل باوصف اینکه وجود قواعد و هنجارهای معینی در قالب میثاقهای جهانی و قواعد حقوق بین المللی تعاملی در مبارزه علیه اقدامات هراس افگانه را شاهد بودیم، اما درپرا تیک، نظام جهانی سالیان متمادی بوضوح در فقدان میکانیزمهای لازم از منظر حقوقی و تخنیک در مبارزه علیه دهشت افگنی بسر برده است. لذا طوریکه قبلاً اذعان گردید این فقط دولتها بود تا هر کدام ناگزیر بوده است که در برابر خطر تروریسم به تنهای بدون همکاری متقابل و هماهنگی بین المللی راهکارهای معین رویدست گیرند.

بعد از وقوع حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر سال (۲۰۰۱) میلادی علیه ایالات متحده که گفته میشود بوسیله شبکه تروریستی القاعده انجام شد و در نتیجه ان برجهای دوقله ای مرکز تجارت جهانی در نیویورک که نماد عظمت، شکوه، جلال و یگانگی قدرت بلامنازع ایالات متحده و نظام سرماییداری جهانی خوانده میشد از هم فروپاشد، و این امر موجب گردید که برای نخستین بار در تاریخ فعالیت سازمان ملل متحد پدیده تروریسم که با فروپاشی جهان دوقطبی و توسعه روز افزون سیاست توسل به قوه در روابط بین المللی، گسترش مزید کسب نمود، بعنوان یک معضل در سطح جهانی تعریف گردیده و تلاش همه جانبه در سطح شورای امنیت این نهاد با عظمت اجرا نیوی ملل متحد بعمل آمد تا یک

چهار چوب حقوقی جامع مبارزه علیه تروریسم که منافع ایالات متحده را هدف قرار داده بود در سطح بین المللی ایجاد گردد.

شورای امنیت بلا درنگ بعد از تهاجم تروریستی در خاک آمریکا به اتفاق آراء قطعنامه شماره (۱۳۶۸) خویش را مبنی بر تقبیح قاطعانه اقدامات تروریستی فوق صادر نموده و با اهتمام جدی و پشتیبانی بی نظیر از خواستهای ایالات متحده مبنی بر اقدامات بعدی انگلیس علیه تروریسم بین المللی که بن لادن رهبر شبکه القاعده مسئول آن معرفی گردید بود، تصامیم همه جانبه در راستای ایجاد همکاریهای بین المللی در نبرد علیه تروریسم و حمایت از جایگاه و موقف ایالات متحده اتخاذ نمود. موازی بدان مجمع عمومی ملل متحد با صدور قطعنامه (۱/۵۶) حمله هراس افگانه را در ایالات متحده بشدت نکوهش نموده و از سازمانهای ذی ربط خواسته شد تا تدابیر همه جانبه ضد تروریستی اتخاذ نمایند. همچنان همین قطعنامه هرگونه اقدامات ضد تروریستی دولتها را حق ذاتی حاکمیتها ی مستقل بروفق ماده (۵۱) منشور اعلام نمود و بار نخست بود که بدولتها صلاحیت حقوقی تجویز شد که در مبارزه بر ضد محافل تروریستی و حامیان آنها از ابزار زور بمثابه آخرین گزینه استفاده نمایند.

هکذا شورای امنیت در (۲۸) سپتامبر (۲۰۰۱) با صدور قطعنامه شماره (۱۳۷۳) مجازات ونحوه برخورد با عاملان و حامیان تروریسم را در هر کجای هستند مشخص نموده و بدولتها گوشزد شد تا در مبارزه علیه سازمان ها و تشکیلات تروریستی از مجرای تشریک فعالیتهای اطلاعاتی، پیگیری، تعقیب و مجازات هراس افگنان همکاری همه جانبه نمایند. هکذا در همین قطعنامه به امادگیهای همه جانبه ایالات متحده مبنی بر حمله گسترده مسلحانه ائتلاف غرب بر رهبری امریکا علیه مواضع و مخفیگاه های تروریستان القاعده مستقر در سرزمین ویران افغانستان که ادعا میشد در افغانستان پناه گرفته و مورد حمایت رژیم طالبان بود، مهرتائید گذاشته و میکانیزمهای حقوقی مبنی بر تهاجم و لشگرکشی ائتلاف غرب علیه امارات خودکامه طالبان که از حمایتهای همه جانبه اسلام آباد برخوردار بود، مساعد و راه برای استقرار هزاران نظامی خارجی زیر چتر جنگ بر ضد هراس افگنی در قلمرو کشور ما هموار گردید.

درین نوشته با پیشگفتار فوق که در ظاهر امر غیر ضروری به نظر میرسد، نویسنده در پی آن هستم که ایا شورای امنیت ملل متحد در مبارزه علیه پدیده تروریسم اصول بین المللی و معیارهای حاکم در نظام جهانی را بر مبنای اصل تساوی دولت ها و باتوجه به ابعاد فجایع و قربانی های ناشی از حملات تروریستی در کشور های خط مقدم جبهه ضد تروریستی رعایت کرده است؟

ایا شورای امنیت ملل متحد بتأسی از اصول و احکام منشور، در تثبیت عاملان و حامیان تروریسم و عنصر تجاوز که دولتهای تجاوزکار از دهشت افگنی بحیث ابزار زور و دخالت علیه دولتهای مستقل استفاده مینماید، برخورد دوگانه نداشته است؟

ایا شورا در کاربرد صلاحیتهای خود مشمول فصل هفتم منشور از موقف حقوقی عادلانه برخوردار است؟ جایگاه این نهاد حافظ صلح در کجاست؟

برای دریافت پاسخ به سوالات مطروحه فوق منطقی خواهد بود تا به متون و اصول مندرج در قطعنامه های فوق در مبارزه علیه دهشت افگنی و کشورهای حامی گروه های تروریستی که بعد از وقوع حملات تروریستی یازدهم سپتامبر صدور یافت مراجعه صورت گیرد. درین قطعنامه که میکانیزمهای حقوقی مبارزه علیه تروریسم را در مقیاس جهانی پیریزی نموده و زمینه حمله مسلحانه نیروهای بین المللی را در کشور ما فراهم ساخت، روی تمرکز جنگ در داخل مرزهای ملی ما تأکید گردیده و این بدان معنی خواهد بود که شبکه القاعده ساخته و پرداخته افغانستان بوده و به لزوم تمرکز جنگ و نبرد علیه تروریسم دربر خاستگاه اصلی آن که بوضوح به سالهای دهه هشتاد

در خاک پاکستان برمیگردد چشم پوشی صورت گرفته است. فلذا این نحوه تصمیمگیری در شورای امنیت موجب گردید که پناه گاه امن گروه های تروریستی در مأمون اصلی ان در پاکستان مصون باقی گذاشته شده و به اسلام اباد فرصت مساعد شد تا در سالهای بعدی پس از فروپاشی امارت طالبان در کابل، به سربازگیری و انسجام مجدد گروه های متشتت و بشدت پراکنده تروریستی باخاطر اسوده وبدون هرگونه نگرانی از عکس العمل جهانی بپردازد که این خود به ظهور دوباره طالبان و شبکه های تروریستی دیگر در منطقه ، تداوم جنگ و بی ثباتی در کشور ماکه مسلماً حمایت های اشکار و پنهان اداره اطلاعات نظامی پاکستان را با خود داشت منتج گردید. فلذا بوضوح میتوان اذعان داشت که چنین شیوه برخورد در یک موضوع نهایت مهم که به سرنوشت صلح و امنیت جمعی مرتبط بوده و شورای امنیت خود پدیده تروریسم را معضل جهان معاصر نامیده است با اصول عدالت ، اصل بیطرفی و ماهیت وظیفوی این نهاد همخوانی چندانی ندارد.

هكذا شورای امنیت و در مجموع دستگاه ملل متحد از سالیان طولانی ناظر بر اوضاع پر آشوب منطقه و بویژه تجاوز اشکار اسلام اباد در امور داخلی افغانستان بوده که در قالب یک نبرد نیابتی در وجود مخوفترین گروه های تروریستی و قبل از وقوع حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر (۲۰۰۱) علیه دولت و مردم افغانستان در جریان بوده و صدها هزار افغان غیر نظامی در نتیجه ان جانهای شریں خویش را از دست داده است . بنابراین بر شورای امنیت بود تا قبل از تهاجم تروریستی علیه ایالات متحد با رعایت اصل برابری دولتها و اصول بشری باتوجه به ابعاد فجایع و جنایات ناشی از مداخلات خارجی در کشور ما اقدامات عاجل در ضدیت با حوادث مرگبار تروریستی ، جنایات گسترده جنگی و نقض فاحش حقوق بشری اتخاذ مینمود . که این خود مظهر غیر قابل انکار در نحوه برخورد و گانه شورا در قضایای مشابه تعریف میگردد.

از انجائیکه اسلام اباد به بیکی از عناصر خارجی دخالت و تجاوز عریان علیه کشور ما مبدل گردیده و ان کشور خود به حضور مخالفان مسلح دولت افغانستان در قلمرو ان کشور بیشرمانه و شجاعانه اذعان داشته است و نیز همین اکنون میزبانی گروه های متعدد تروریستی را بعهده داشته که از انها بمثابه سربازان اجیر در جنگ علیه افغانستان استفاده میکند، لذا در خصوص این کشور تمامی شرایطی حقوقی لازم فراهم گردیده تا شورای امنیت بر بنیاد احکام مندرج در بند (۷۴) ماده دوم منشور و به استناد بر احکام قطعنامه شماره (۱۳۷۳) (۲۰۰۱) که از پشتوانه حقوقی ماده (۲۵) منشور برخوردار است و بادر نظر داشت احکام مندرج در پراگراف (ج) قطعنامه (۳۳۱۴) تعریف تجاوز که اعزام دسته جات ، نیرو های نا منظم، یامزدوران جنگی را غرض انجام عملیات مسلحانه علیه کشور دیگر تجاوز اشکار توصیف مینماید و متکی بر صلاحیتهای که مواد (۲۹)، (۳۹) و فصل هفتم منشور (مواد ۴۱-۴۲) به این نهاد تفویض کرده است ، تدابیر و اقدامات لازم را مبنی بر محکومیت اسلام اباد بمثابه کشور ناقض صلح و حامی تروریسم اتخاذ نماید. در حالیکه شورای امنیت جزء اقدامات سمبولیک و توصیه های تشریفاتی به جانب پاکستان که استمرار تجاوز علیه افغانستان را حق خود میدانند هیچ اقدام مقتضی را که در چهارچوب مسوولیت های حقوقی ان نهاد مطرح است انجام نداده است ، که بنوبه خود تخطی از اصول کاری و جفای بزرگ در حق ملتی است که در معرض تجاوز و تهاجم گسترده تروریستی قرار دارند.

در فرجام با عنایت به اینکه سازمان ملل متحد بمثابه نهاد مسؤل در پاسداری از صلح و امنیت بین المللی نقش بسزائی را در مبارزه علیه تروریسم در سالهای پسین ایفاء داشته وبدون تردید نقط ای محوری غیر قابل انکار در ایجاد تفاهم مشترک در برچیدن کانونهای هراس افکنی و تمهید رویکرد های ضد تروریستی در سطح بین المللی پنداشته می شود اما علی الرغم ان ، چگونگی برخورد و میزان عکس العمل شورای امنیت که باتأسف شدیداً در انحصار قدرتهای بزرگ قرار گرفته است ، نسبت به عاملان تروریسم و حامیان انها با در نظر داشت رویدادهای مماثل تروریستی

در دیگر قسمت جهان متناقض اصول و پرنسپییی نافذ در منشور اصول رفتاری است که سازمان بر بنیاد ان اعتبار جهانی کسب نموده وبدون تردید عدم اهتر از از چنین پالیسی غیر سازنده ودوگانگی برخورد در قضایای مشابه جهانی نه تنها به کاهش اعتبار جهانی ملل متحد خواهد انجا مید بلکه به گسترش روز افزون کانونهای تروریستی وتشدید حملات دهشت افگنانه در سراسر جهان منجر خواهد شد.

www.hoqooq.eu